متن سخنرانی استاد امیرحسین آرین‌پور
سال ۱۳۵۷ در لندن

در ایران افراد معدودی هستند که هرجا نسل جوان مدرسه رفته ما باشد، نام آن‌ها هم هست. یکی از این افراد معدود ــ و باید اضافه کنم، خوشبخت ــ شما هستید. نسل جوان ایران هیچ وقت از شما جدا نبوده‌اند. درگرماگرم مبارزه‌ی فعلی نام شما به زبان خیلی از جوانان جاری است و افکار شما به‌وسیله‌ی دست‌های آن‌ها در کار است. این روزها دیگر صدای جوانان ما در گلو خفه نمی‌شود. صدای آن‌ها بلند است و حتا به آسمان می‌رسد. با این وضعیت می‌خواهند صدای مانوس شما را هم که در سال‌های ناامیدی و خفقان، صدای امید و اعتراض بوده است، بشنوند، به‌خصوص که چندی است از شما دورند. به خواهش بعضی از ایرانیان که در جلسه‌های بحث و سخنرانی شما شرکت کرده‌اند، آمده‌ام با شما گفت‌وگویی بکنم، گفت‌وگویی همه جانبه. موافقت می‌فرمایید؟

پاسخ: به هیچ‌وجه سزاوار این همه لطف دوستان نیستم. امیدوارم مانند گذشته، به الهام اندیشه‌های پاک و روشن دوستان، بتوانم همچنان بعضی از جهل‌ها و قصورهای خود را بشناسم و اعلام کنم.

پرسش: گفت‌وگو را شروع می‌کنیم چرا ایران را ترک کرده‌اید، قصد دارید در خارج عهده‌دار کاری شوید؟

پاسخ: ابداً. بارها به دانشگاه‌های خارجی دعوت شده‌ام، اما هرگز نپذیرفته‌ام. برای دو منظور به این‌جا آمده‌ام: ۱. درمان ناراحتی قلب که تنگی نفس هم از سال گذشته بر آن اضافه شده است. ۲. مطالعه کتاب‌ها و به‌خصوص مجله‌های علمی که برای پایان دو تحقیق ناچیز من درباره‌ی جامعه‌شناسی هنر و فلسفه امروزی لازم‌اند.

پرسش: در این‌جا با گروه‌های دانشجویی تماس کافی داشته‌اید؟

پاسخ: افراد و گروه‌های خودی و بیگانه بارها برای تحصیل اطلاعات در زمینه انقلاب جاری ایران، با دعوت به سخنرانی و بحث، با من تماس گرفته‌اند، تا جایی که توانسته‌ام، با خودی‌ها همکاری کرده‌ام. ولی با افراد و سازمان‌های بیگانه به‌خصوص برخی از گروه‌های وابسته به موضوع «حقوق بشر» رفتاری محتاطانه داشته‌ام.

پرسش: درباره‌ی آخرین گرفتاری دانشگاهی شما مطلبی در نشریه‌های فارسی اروپا منتشر شده است، حتا یکی از نشریه‌ها نامه‌ای به امضای شما که در واقع اعلام جرمی بر ضد دستگاه‌های دولتی ایران است، منتشر کرده است: بفرمایید قضیه از چه قرار است؟

پاسخ: قضیه تازه‌ای نبود. دنباله گرفتاری‌های سال‌های گذشته بود، همان‌طور که نامه مورد بحث هم حلقه‌ای بود از زنجیره نامه‌ها یا اعلام جرم‌های متعدد گذشته، می‌خواستند مرا از محیط دانشجویی، از دریای پر شور زندگی‌بخشم به خاک بیندازند، تازگی نداشت، اما این بار وسایل جدیدی به‌کار بردند، ابتدا بعضی از همکاران دانشگاهی مرا به جانم انداختند و از کرسی‌های درس و منبرهای سخنرانی و حتا رادیو دولتی برای اهانت و اتهام و تهدید استفاده کردند. سپس در محل کارم بلوا برپا کردند. سرانجام به‌وسیله‌ی اوباش در نزدیکی منزلم مورد حمله و ضرب و شتم قرار دادند... بگذریم از زشتی‌ها، به یاری دانشجویان بیدار و برخی از استادان حق‌طلب مقاومت کردم تا پایان سال تحصیلی کلاس‌هایم را باز و فعال نگاه داشتم.

پرسش: امیدواریم که پس از این کلاس‌های پر برکت شما همچنان به روی دانشجویان باز باشد. برویم بر سر آثار شما: نوشته‌های شما پی در پی با تیراژهای بسیار زیاد به بازار می‌آیند و به سرعت فروخته می‌شوند، حتا بعضی از آثار شما را در داخل و خارج به طور قاچاق عکسبرداری و تکثیر می‌کنند و به بهای سنگین می‌فروشند، اما مدتی است که جز چند مقاله و رساله تکثیر شده اثر تازه‌ای بیرون نداده‌اید، می‌گویند علت این امر اختلافی است که با ناشر آثارتان دارد، لطف بفرمایید که ریشه‌ی این اختلاف چیست؟

پاسخ: در دو سال گذشته دو کتاب از نوشته‌های ناقابل من تجدید چاپ شدند، با تاسف هر دو هم از لحاظ چگونگی کاغذ و چاپ و صحافی مورد ایراد قرار گرفتند و هم بهای آن‌ها به نسبت گزاف بود. چون در کار کتابنویسی تنها به مصالح خوانندگان نظر داریم، از ناشر گله کردم و خواستار شدم که پس از آن بدون موافقت و نظارت من دست به چاپ و انتشار هیچ یک از نوشته‌های دیگر من نزند. ناشر هنوز به صراحت موافقت

نکرده است، ولی انتظار می‌رود که به زودی به توافق برسیم.

پرسش: چه آثاری را برای انتشار آماده کرده‌اید؟

پاسخ: همه کتاب‌های گذشته ـ ترجمه و چه تالیف ـ با تجدید نظر دقیق برای چاپ جدید آماده‌اند و پاک‌نویسی کردن سه کتاب مفصل تازه که نزدیک سی سال وقت گرفته‌اند، شروع شده است. مقصودم «جامعه‌شناسی هنر» و «زمینه فلسفه امروز» و «فرهنگ فلسفه و علوم انسانی» است.

پرسش: درباره‌ی یکی از مترجمان و نویسندگان معروف، آقای باقر مومنی چه می‌فرمایید؟ ایشان به تازگی به کتاب «زمینه جامعه‌شناسی»، اقتباس شما ایراد گرفته‌اند و در مقاله‌ای ضمن حمله به آل احمد و شریعتی و به آذین، اشاره‌ای هم به شما کرده‌اند.

پاسخ: انتقاد آقای مومنی از دیگران به‌عنوان نظر یک شخص درباره‌ی اشخاص دیگر کاری است مجاز. همان‌طور که هزاران نفر آل احمد، شریعتی و به آذین را ستایش می‌کنند، یک نفر یا یک گروه هم می‌تواند بر آن‌ها خرده بگیرد. در مورد نظر ایشان راجع به «زمینه جامعه‌شناسی» این کتاب مانند هر کتابی که در خور انتقاد است، به خصوص که در دوره‌ی اختناق تهیه شده، می‌تواند محدودیت‌هایی هم داشته باشد. من همیشه از انتقاد دیگران استقبال کرده‌ام و چنان که می‌دانید، خرده‌هایی را که اهل نقد، مانند آقای مومنی «زمینه جامعه‌شناسی» گرفته‌اند، عیناً در جزوه‌هایی نقل کرده‌ام و برای استفاده و قضاوت خوانندگان، به پیوست «زمینه جامعه‌شناسی» انتشار داده‌ام.

اما ایراد اخیر آقای مومنی: ایشان همان ایرادی را که در گذشته گرفته بودند، من و دانشجویان به آن پاسخ داده‌ایم، با این حال با تفصیل و شدت بیش‌تری تکرار کرده‌اند و ضمن حمله‌ی بی‌دریغ به منابع کتاب، یعنی شاخص‌های جامعه‌شناسی قرن بیستم (که برخی از آنان مانند گوردون چایلد از جامعه‌گرایان و مترقی بزرگ عصر ما هستند) نبودن نام‌ها و عنوان‌های معینی را در میان منابع کتاب، برای تخطئه آن کافی دانسته‌اند. در یک نشریه‌ی دانشجویی مطلبی درباره‌ی خرده‌گیری ایشان خوانده‌ام. محققی نوشته است که مطابق نوشته‌ی آقای مومنی، ایشان از یک طرف لجاجت را استقامت اخلاقی پنداشته‌اند و از طرف دیگر بی‌اعتنا به وسعت و پیچیدگی علوم اجتماعی، به‌شیوه‌ی اصحاب فورمالیسم، استعمال اصطلاحات و فرمول‌های کلی معینی را جواز پذیرش یک کتاب علمی انگاشته‌اند.

من در زمینه‌ی انتقاد ایشان چیزی نمی‌گویم. چرا که در گذشته یک‌بار درباره‌ی این

موضوع توضیح داده‌ام و معتقدم که «در خانه اگر کس است، یک حرف بس است» در ضمن در میان انقلاب حاد کنونی، طرح مساله‌هایی مانند مساله‌های نظری که جنبه‌ی شخصی دارند، روا نمی‌دانم و در زندگی آقای مومنی آن‌قدر صداقت و خدمت می‌بینم که به آسانی می‌توانم از یک سهل‌انگاری یا سهوکاری کوچک ایشان درگذرم.

پرسش: آقای مهندس مهدی بازرگان، رهبر نهضت آزادی در طی دو سخنرانی ضمن بحث درباره‌ی تمدن غرب و تمدن شرق، به شما اشاره کرده و گفته‌اند که شما از پذیرش بی‌قید و شرط تمدن تکنولوژیک غربی طرفداری می‌کنید، این طور است؟

پاسخ: من هرگز در هیچ کجا چنین چیزی نگفته و ننوشته‌ام. تصور می‌کنم که ایشان از «در آستانه رستاخیز» (کتابی که سی سال پیش به قلم من منتشر شده است) چنان استنباطی کرده باشند. آن‌چه من در آن مورد و موردهای دیگر نوشته‌ام، این است که در هر دوره یکی از تمدن‌های بزرگ بر اثر رشد درونی خود و نیز بهره‌وری از تمدن‌های دیگر به صورت تمدن بارز جهانی در می‌آید و بر تمدن‌های دیگر سلطه می‌ورزد. تمدن غربی در دوره‌ی دویست ساله‌ی گذشته وضعی این‌گونه داشته است و گاهی گریز بعضی از وجوه آن به خصوص تکنولوژی در جامعه‌های گوناگون رخنه کرده‌اند، ولی برخلاف اعتقاد عموم، تکنولوژی مختص تمدن غربی نیست. در هر جامعه، آن‌چه انسان را در جریان تنازع بقا حفظ کرده است، ابزارسازی و وجه پیچیده‌ی آن، تکنولوژی است. همه‌ی تمدن‌های انسانی تکنولوژیک بوده‌اند و تکنولوژی همواره در نتیجه انتقال از جامعه‌ای به جامعه‌ی دیگر تکامل یافته و موثرتر و کارسازتر شده است. از این‌رو تکنولوژی کنونی که به غلط «غربی» به‌شمار رفته است، مانند علم، متعلق به همه بشریت است و برای همه لازم و مفید است. زشتی‌هایی که در جامعه‌های صنعتی مغرب زمین یافت می‌شوند، زاده‌ی تکنولوژی نیستند، زاده‌ی نظام‌های اجتماعی سودجویی هستند که با برقراری روابط اجتماعی ناهنجار، از تکنولوژی و هر عامل سودبخش دیگر، سوءاستفاده می‌کنند. آن‌چه در تمدن غربی قابل طرد است، تکنولوژی یا علم نیست، بلکه استثمار و استعمار طبقات حاکم مغرب زمین است و «امپریالیسم» نام دارد.

پرسش: درباره‌ی «کانون نویسندگان ایران» دو نظر هست برخی آن را مفید می‌دانند، و برخی هم بی‌فاید. نظر شما چیست؟

پاسخ: «کانون نویسندگان ایران» یک سازمان صنفی است و به عنوان یک سازمان صنفی می‌تواند به سود جامعه، نویسندگانی را که از همه جهت همفکر نیستند، در مورد

برخی از مسایل مهم هماهنگ کند. من آن را مانند هر سازمان صنفی دیگر، مفید می‌دانم و به همین سبب در سال پیش، ضمن نامه‌ای با اعلام عضویت خود، آن را تایید کردم. البته همچنان که مخالفان «کانون نویسندگان ایران» می‌خواهند، باید در مورد کیفیت فعالیت‌های آن، به تجدید نظر پرداخت. اما در هر حال نباید از یاد برد که دامنه‌ی فعالیت یک سازمان صنفی نمی‌تواند چندان وسیع باشد. در این روزها آن‌چه باید برای «کانون نویسندگان ایران» و سایر سازمان‌های مردم‌پرور در درجه اول اهمیت باشد، آزادی آقای به آذین دبیر برجسته‌ی کانون است که هنوز با وجود کسالت قلبی و اعتراض‌های مکرر مردم، در زندان به سر می‌برند.

پرسش: در ماه‌های اخیر ـ در ایران و این‌جا ـ فعالیت اجتماعی شما در چه جهت بوده است؟ مقصود هدف‌های مشخصی است که دنبال کرده‌اید.

پاسخ: در بهار سال جاری از ملاحظه‌ی قدرت حامیان نظام کهنه و سنگینی بار مبارزه اجتماعی که از آن پس به‌تدریج شدت یافت، اتحاد همه نیروهای بهبودخواه را امری حیاتی تشخیص دادم و از آن وقت تا کنون با یارانی که به اولویت این هدف اعتقاد داشتند، همکاری کرده‌ام.

پرسش: انعکاس‌هایی از طرح اتحاد را در اعلامیه‌های «جمعیت اتحاد برای آزادی و استقلال» و سپس در اعلامیه‌های «اتحاد دموکراتیک مردم ایران» دیده‌ام، ولی باید بگویم که هم در ایران و هم در خارج بعضی از روشنفکران ما معتقدند که توفیق آن اتحاد منوط به این است که گروه‌های سیاسی پس از مطالعه سوابق و روش‌ها و هدف‌های یکدیگر بتوانند صلاحیت و حقانیت یکدیگر را تایید کنند، شما چه نظر دارید؟

پاسخ: گمان نمی‌کنم که در هیچ زمانی به خصوص در زمان حاضر چنین کاری صحیح یا عملی باشد. ۱. هیچ گروه سیاسی داوری‌های گروه سیاسی را درباره‌ی خود بی‌غرضانه و عادلانه نمی‌داند و نمی‌پذیرد. ۲. شناخت هدف‌ها و روش‌ها و به خصوص فعالیت‌های یک گروه سیاسی به راستی کاری دشوار است و شاید تنها از روی آثار منفی و مثبتی که آن گروه به مرور زمان از خود باقی می‌گذارد، میسر شود. این علم تاریخ است که در آینده با احاطه بر مدارک فراوان علنی و مخفی و کمابیش بر کنار از حب‌ها و بغض‌ها، تاثیرات مثبت و منفی و درجه حقانیت گروه‌های سیاسی ما را تعیین خواهد کرد. بدیهی است که ما نمی‌توانیم در انتظار قضاوت آتی تاریخ، عاطل بمانیم و یا تفرقه یا به احتمالی مناقشات میان گروه‌ها، نیروهای جامعه‌ی خود را برباد دهیم. بنابراین باید

برای مبارزه اجتماعی موثر هرچه سریع‌تر درصدد اتحاد برآییم. گروه‌هایی که با وجود اختلاف خود در یک هدف کلی مشترک باشند، می‌توانند بدون داوری درباره‌ی ماهیت یک‌دیگر، متحد شوند. چنین اتحادی در دوره کنونی مبارزه‌ی مردم ایران نه تنها ضرورت دارد، بلکه با سهولتی نسبی تحقق‌پذیر است.

پرسش: نظر شما درباره‌ی وضع رژیم موجود ایران چیست؟

پاسخ: رژیمی که سالیان دراز بر ما فرمان رانده، اکنون مرده است و قطعاً مرده، زنده نمی‌شود. هرچه پیش آید و حتا اگر دوباره دیکتاتوری استقرار یابد، جامعه‌ی ما دیگر دیکتاتوری چنانی به خود نخواهد دید و در اساس دیر زمانی در چنگال دیکتاتوری نخواهد ماند. دلیل این مدعا، به خود آمدن جامعه‌ی ما یعنی بیداری مردم است که در طی انقلاب جاری مسلم شد.

پرسش: می‌توانید بگویید که چرا در وطن ما دیکتاتوری تا این پایه شدید شد؟

پاسخ: شدید شد، زیرا از یک سو زمینه‌ی داخلی مساعدی برای دیکتاتورسالاری وجود داشت و از سوی دیگر، مصالح امپریالیسم چنین اقتضا می‌کند.

پرسش: درباره‌ی مقتضیات امپریالیسم و دیکتاتورپروری آن در کشورهای مختلف، بسیار شنیده‌ایم، ولی راجع به زمینه‌ی داخلی دیکتاتوری، بسیار کم، مقصود شما از زمینه‌ی مساعد چیست؟

پاسخ: پرسش پیچیده‌ای است. در پاسخ می‌توان گفت که جامعه ایرانی به عللی مانند دشواری معیشت و تهاجم و غارت مداوم، بیش از بسیاری از جامعه‌ها به خشونت و دیکتاتوری کشانیده شده است.

پرسش: ممکن است بیش‌تر توضیح دهید؟

پاسخ: به‌عنوان یک توضیح کوتاه، باید بگویم که فلات ایران و بر روی‌هم قاره‌ی آسیا، صرف‌نظر از حاشیه‌های حاصلخیز رودها و ناحیه‌های پر بارندگی، به نسبت کم آب بوده است و برای آبادانی و تولید اقتصادی و معیشت جمعیت‌های متراکم، نامساعد، از این‌رو از دیرباز واحدهای اجتماعی این خطه از لحاظ رفاه و فرهنگ مادی و فرهنگ غیرمادی در سطوح خیلی متفاوتی قرار گرفتند و بنابراین مبارزه‌ی اجتماعی را شدت و دامنه‌ای فوق‌العاده بخشیدند. در نتیجه‌ی این دو عامل، ستیز طبقاتی که در همه جامعه‌های آسیایی با یورش‌های تاراج‌گرانه‌ای که به‌طور معمول از طرف واحدهای کم‌رفاه خانه به دوش نسبت به واحدهای پر رفاه شهرنشین صورت می‌گرفت، همراه شد

و وخامت عظیم یافت. این وضع در طی قرن‌ها هم در داخل واحدی که جامعه‌ی ایرانی به‌شمار می‌رود و هم در داخل واحد بزرگ‌تری نه ایران، بلکه سایر جامعه‌های آسیای غربی و نیز جامعه‌های آسیای میانه را دربر می‌گیرد، برقرار بوده و سبب شده است که این جامعه‌ها کندتر از جامعه‌های اروپایی تکامل یابند. در ایران که از آغاز تاریخ خود تا عصر جدید در معرض یورش‌ها و کشتارها و تاراج‌های وحشیانه قرار داشته باشند، بارها شهرها ویران شدند، سیر تکامل فرهنگ گسیخت و فلاحت و به‌خصوص صنعت و تجارت منظم پیش نرفت. پس از یک سو، جامعه با نظم و سرعت مراحل تکامل را نپیمود، بلکه گاه به‌گاه سیر قهقرایی کرد و به مراحل پیشین بازگشت و از سویی دیگر چون قدرت سیاسی پیوسته دست به دست شد، اشرافیت مقتدر ریشه داری که بتواند قدرت شاهان را محدود کند، به‌وجود نیامد و بر اثر آن، شاهان که مدام در جنگ بودند و با منطق زمان جنگ خو داشتند، به آسانی نتوانستند به صورت دیکتاتورهای کامل عیار درآیند و دیکتاتوری را سنتی استوار گردانند.

پرسش: ریشه‌ی انقلاب کنونی ایران را در چه می‌دانید؟

پاسخ: به هنگام ریشه‌یابی در مورد انقلاب اجتماعی کنونی، نباید در پی یک عامل گشت. این انقلاب محصول ده‌ها عامل مثبت و منفی است که در جریان مبارزه‌ی مداوم طبقات اجتماعی ایران به ویژه طبقه‌ی کارگر و قشر روشنفکر وابسته آن با طبقه‌ی زمین‌دار و طبقه‌ی سوداگر تظاهر کرده‌اند:

- نارضایی مردم ایران از سرکوبی نظام مشروطیت از آغاز تا کنون.
- نتایج جهانی انقلاب شوروی از آغاز تا کنون.
- تکانه جنگ جهانی دوم در ایران.
- مبارزات حزب توده ایران و گروه‌های وابسته به آن از آغاز تا کنون.
- تکانه فاجعه سی‌ام تیر ۱۳۳۰.
- مبارزات جبهه ملی ایران و دسته‌های دینی ـ سیاسی از آغاز تا کنون.
- تکانه فاجعه بیست و هشتم امرداد ۱۳۳۱.
- تکانه واگذاری نفت به کنسرسیوم بین‌المللی در دهه‌ی ۳۰.
- اعتراض‌های کارگری و دانشگاهی در دهه‌های ۳۰ و ۴۰.
- تکانه هرج و مرج ناشی از انقلاب سفید در دهه‌های ۴۰ و ۵۰.
- تکانه پرخاشگری‌های دسته‌های چریک در دهه ۵۰.

ـ مبارزات گروه‌های دینی و اعتراض‌های روشنفکران و دانشجویان و کارگران در دهه ۵۰.

ـ تشدید نفرت و خشم طبقه پایین و طبقه متوسط در برابر تمول و تجمل روزافزون طبقه‌ی بالا و به خصوص قشر نوخاسته‌ی آن در دهه ۵۰.

ـ واکنش عمومی در مقابل بی‌دادگری‌ها، غارتگری‌ها و تباهی‌های فوق‌العاده در ۱۵ سال اخیر.

ـ تکانه بحران اقتصادی (رکود بازار، گرانی خواربار، دشواری مسکن) در سال‌های اخیر.

ـ تکانه ناشی از تضعیف امپریالیسم جهانی، پس از جنگ ویتنام در دهه ۵۰.

ـ بهره‌برداری روشنفکران از طرح موضوع «حقوق بشر» (که در اصل به‌عنوان حربه‌ای برای جلوگیری از موفقیت کمونیسم اروپایی به‌میان آمد) در سال ۱۳۵۶ و ۵۷.

ـ تکانه انقلاب افغانستان در سال ۱۳۵۷.

پرسش: در انقلاب کنونی گروه‌های دینی چه مقامی دارند؟

پاسخ: مقام برجسته‌ای دارند و به همین جهت توانسته‌اند محتوای سیاسی انقلاب جاری را در قالبی دینی بریزند. توفیق آنان معلول سه علت اصلی است: ۱. در جامعه‌ی ما که هنوز ساختی نیمه‌فئودال دارد، مانند هر جامعه‌ی فئودالی دیگر، دین محور ایدئولوژی اجتماعی است و از این‌رو هر گونه جنبش اجتماعی ـ حتا اگر در جهت مخالف دین باشد ـ رنگ دینی به خود می‌گیرد، همچنان که تا حدی می‌توان گفت محور ایدئولوژی جامعه برده‌داری، میتولوژی است و محور ایدئولوژی جامعه سرمایه‌داری، تجربه‌گرایی است. ۲. در دو دهه‌ی اخیر به سبب سختگیری‌های مهیب دیکتاتوری مردم ایران نمی‌توانستند در هیچ گونه موضوع‌هایی جز موضوع دینی با آزادی نسبی سخن بگویند و سخنرانی بشنوند. ۳. در سال‌های اخیر قشر مبارزه دستگاه دینی در پی آیت‌الله بزرگ، به شیوه‌ی دیرین تشیع، مردانه در برابر بی‌داد مقاومت کردند.

پرسش: به نظر شما از میان افراد یا دسته هایی که داوطلب تشکیل کابینه هستند و بعضی نام شما را هم در لیست خود ذکر کرده‌اند، کدام یک شانس موفقیت دارند و شما حاضر به همکاری با چه نوع کابینه‌ای را صلاح می‌دانید؟

پاسخ: من معلم ساده‌ای بیش نیستم و برای همکاری با هیچ کابینه‌ای شایستگی و آمادگی ندارم. ولی معتقدم که در وضع کنونی که گروه‌های سیاسی متعدد صادقانه در

کنار یکدیگر مبارزه می‌کنند، فقط کابینه‌ای می‌تواند در عمل در راه مصالح مردم گام بردارد که از حمایت صمیمانه گروه‌های گوناگون بهره‌ور باشد. چنین کابینه‌ای باید کابینه‌ی ائتلافی باشد و تردید نیست که شرط لازم تشکیل چنین کابینه‌ای ائتلاف گروه‌ها و تشکیل یک جبهه همگانی یا ملی است، با همه موانعی که در این راه است.

پرسش: چه موانعی؟

پاسخ: موانع فردی و جمعی فراوانی گروه‌های سیاسی ما را از ائتلاف یا اتحاد باز می‌دارند. بعضی به اعتبار زیادتی افراد خود و بعضی به اتکای برخورداری از تشکل و انضباط بیش‌تر، خود را از ائتلاف بی‌نیاز می‌شمارند. برخی به سبب آن که مرام خود را خیر مطلق و مرام‌های دیگران را شر محض می‌پندارند و برخی به بهانه‌ی آن که با گروه‌های دیگر اختلاف اصولی دارند، از همکاری سیاسی طفره می‌روند.

پرسش: این موانع از کجا ناشی شده‌اند؟

پاسخ: از دیکتاتور دیرینه. دیکتاتوری چندان و چنان در تار و پود زندگی فردی و جمعی ما راه یافته است که با تاسف عموم ما حتا بسیاری از ما که در صف اول، با دیکتاتوری سیاسی می‌جنگیم، خود دیکتاتوروار و از پس مقولاتی که دیکتاتوری کهن بر ما تحمیل کرده است به فرد و جامعه و جهان می‌نگریم.

می‌دانیم که شالوده‌ی زندگی انسانی همکاری است و انعکاس ذهنی همکاری، محبت است. بنابراین محبت ذات زندگی است. دیکتاتوری چون بر ظلم قائم است محبت را می‌کشد و انسانیت را می‌زداید، ظلم هم ظالم و هم مظلوم را فاسد می‌کند. ظالم با ظلم کردن و مظلوم با ظلم پذیرفتن از انسانیت عاری می‌شود. ظالم برای دسترنج دیگران، دست به دزدی و کشتار می‌زند و خود را با آزمندی و فریبکاری می‌آلاید و خودبین و متکبر و غافل می‌شود و مظلوم برای حفظ خود در برابر ظالم با چاپلوسی و دورویی و حیله‌گری به ناراستی می‌گراید و واخورده و زبون و دون همت می‌شود. ظالم و مظلوم، هیچ یک از شخصیت سالم نصیبی نمی‌برند. شخصیت هر دو آلوده و بیمار است. انسانیت هر دو شکست بر داشته است.

در این صورت باید انتظار داشت که در جامعه‌ی دیکتاتورزده‌ی ما گروه‌های سیاسی به یک‌دیگر اعتماد نکنند. جزم اندیش و سختگیر باشند، از بلندنظری و آزادمنشی و مدارا برمند، نابخردانه به خود غره شوند، تک‌روی کنند و شکست‌های ناروا خورند.

پرسش: از چه راه می‌شود عوارض فردی و اجتماعی دیکتاتوری را از میان

برداشت؟

پاسخ: از راه تعلیم و تربیت و بی‌تردید تعلیم و تربیت سریع و موثر، تعلیم و تربیت عملی است، تعلیم و تربیت تجربی است، آن هم به صورت جمعی و در دل جامعه. اگر می‌خواهیم از سموم انسان‌کش دیکتاتوری رهایی یابیم، باید همچنان که در عمل با دستگاه دیکتاتوری سیاسی می‌جنگیم، با دیکتاتورزدگی، با روحیه دیکتاتورمآب، با روش‌های دیکتاتورپسند هم در عمل بجنگیم. باید در عمل بلندنظری و آزادمنشی و مدارا را تمرین و تجربه کنیم. باید با تکاپوهای جمعی ـ بستگی‌های ملی و همبستگی‌های بین‌المللی ـ در عمل خود را برای آزاد زیستی بسازیم. همراهی و همکاری پادزهر دیکتاتورزدگی است.

در وطن ما ـ چه در دوره فترت کنونی که هنوز حاکمیت ملی استوار نشده است و چه در دوره‌ی پس از آن که باید جامعه‌ای سعادت‌بخش پدید آید ـ بدون ائتلاف گروه‌های سیاسی چندان کاری از پیش نخواهد رفت. روشن است که معنی ائتلاف، اتحاد کامل نیست. اکنون گروه‌هایی است که با وجود اختلافات اصولی خود، در موردی معین برای برقراری نظامی نو، به‌طور موقت با یک‌دیگر هماهنگ می‌شوند. اگر ما مردم در حد ائتلاف سیاسی، آزادمنشی به خرج ندهیم، در مقابل دشمنان ریشه‌دار خود، چگونه بر آزادی دست خواهیم یافت و ـ اگر دست یابیم ـ چگونه از آن پاسداری خواهیم کرد؟

پرسش: بیش‌تر ممنون می‌شوم اگر درباره‌ی آزادی خاصه آزادی سیاسی توضیح کافی بدهید.

«آزادی» واژه‌ای است پر معنا و مبهم و فریبنده و به قول یکی از دانشجویان دانشگاه صنعتی (که در سال پیش سه جلسه درباره‌ی آزادی و مقولات وابسته‌ی آن با من بحث کردند) در موردهای بسیار مانند واژه‌ی «عشق» سرپوشی است برای چیزهای دیگر. در بحث کوتاه فعلی، «آزادی» را در معنای ساده‌ای به‌کار می‌بریم و در تعریف آن می‌گوییم: آزادی نبودن مانع است برای اجرای کاری یا کمی دقیق‌تر، توانایی مقرون به آگاهی است برای اجرای کاری. در زندگی انسانی آزادی نه به‌عنوان مفهومی انتزاعی، بلکه به عنوان وجهی از فعالیت‌های واقعی و ضمن فعالیت‌های واقعی طرح می‌شود. ما به آزادی کلی و مطلق کاری نداریم. آزادی در عمل زندگی، یا به معنای آزاد بودن است از چیزی یا به معنای آزاد بودن است برای چیزی. مثلاً من می‌خواهم از ظلم آزاد باشم یا من می‌خواهم برای خدمت به جامعه آزاد باشم.

انسان که با هزاران نمود پیرامون خود بستگی متقابل دارد، همواره در پی آزادی تلاش کرده است ـ آزادی از قیدهایی که او را از رسیدن به خواست‌های خود می‌رسانند. بی‌گمان ـ چه در جامعه ساده و متجانس ابتدایی و چه در جامعه پیچیده و نامتجانس متمدن ـ برای رهایی از مزاحمت یک نمود، باید با شناخت آن نمود، راه کنترل آن را یافت و به‌کار بست. اما انسان کهن همچنان که در شناختن و دگرگون کردن نمودها کم توان بوده از فهم ماهیت آزادی هم عجز داشت. از این‌رو ندانسته به اتکای موفقیت‌های ناچیزی که در راه شناختن و دگرگون کردن برخی از نمودها به دست می‌آورد، بر آن شد که از تاثیر نمودهای دیگر آزاد است و می‌تواند به میل یا اراده فردی خود، آزادانه بیندیشد و عمل کند. در جامعه‌های طبقه‌ای برده‌وار و زمین‌دار و سرمایه‌دار، اعضای طبقات بالا، با تصاحب وسایل تولید می‌توانستند اراده‌ی خود را بر طبقات دیگر تحمیل کنند و بیش از اعضای طبقات دیگر دستخوش این توهم ناروا بودند.

اگر توهم آزادی موجب آزادی نبود، عمل انسانی مایه آزادی بود. انسان در جریان عمل با دگرگون کردن برخی از نمودهای طبیعی و اجتماعی، قانون‌های حاکم بر آن‌ها را می‌شناخت و به این وسیله با کنترل آن نمودها، از مزاحمت‌های آن‌ها آزاد می‌شد.

آزادی‌ها یا توانایی‌های روزافزون انسانی که در جامعه متجانس ابتدایی به همگان بهره می‌رسانیدند و در جامعه متمدن بر اثر ظهور دو طبقه هم‌ستیز و در اختیار طبقه‌ای که بر وسایل تولید چنگ انداخته بود، قرار گرفتند. طبقه‌ی بالا یعنی اقلیت حاکم به سود خود و طبقه‌ی پایین یعنی اکثریت مولد را از بسیاری از آزادی‌ها محروم گردانید و فقط قلیلی از آزادی‌ها را که برای بقا و کار تولیدی آن طبقه ضرور بود، برای آن باقی نهاد و سپس حدود آزادی اکثریت و آزادی‌های مخصوص خود را با قوانین وضعی خود تعیین و تضمین کرد و آن‌ها را «حقوق وضعی» نامید. با این شیوه آزادی به‌صورت «حق» درآمد.

ولی اکثریت که از محدودیت حقوق خود ناخرسند بود، به فکر بسط حقوق خود افتاد، و چون قوانین وضعی اقلیت را مانع فزون‌جویی یافت، جویای قوانینی دیگر شد پس برای توجیه خواست‌های اکثریت قوانین دیگری بر اساس نیازهای عمومی انسان‌ها و خاطرات شیرین دوره‌ی برابری ابتدایی (کم به صورت آرمان‌های اخلاقی و دینی درآمده بودند) تنظیم شدند. این قوانین چون وضعی نبودند، «قوانین طبیعی» یا «قوانین انسانی» نام گرفتند. موافق قوانین انسانی، همه انسان‌های گذشته از حقوق‌های وضعی از

حق‌های طبیعی نیز برخوردارند. از این‌رو هر کس حق دارد کار کند (حق کار)، محصول کار خود را برای خود نگه دارد (حق مالکیت)، از تجاوز مصون باشد (حق مصونیت)، همسر گزیند و فرزند آورد (حق تشکیل خانواده) بیاموزد (حق آموزش)، آموخته‌های خود را به دیگران بیاموزد (حق بیان)، با دیگران معاشرت و تبادل‌نظر کند (حق تجمع)، برای مداخله در کارهای سیاسی، سازمان بیافریند (حق تشکل).

از آن پس در جامعه‌های متمدن حقوق طبیعی روز به روز اهمیتی بیش‌تر یافتند و اکثریت‌ها بارها برای استیفای حقوق طبیعی خود، تن به انقلاب دادند و گاه به گاه نظام‌های اجتماعی یا دولت‌ها را به تعجیل برخی از حق‌های طبیعی خود وا داشتند.

در اواخر دوره‌ی نظام زمین‌داری اروپا، طبقه‌ی نوخاسته سرمایه‌دار که در مقابل طبقه‌ی زمین‌دار، فاقد امتیازات اجتماعی بود و برای احراز قدرت به حقوق طبیعی توسل جست و برای همه اعضای جامعه حقوق مساوی خواست، ولی پس از آن که خود بر جامعه مسلط شد، به شیوه‌ی طبقات بالای نظام‌های پیشین، تا جایی که توانست در تجدید نظر حقوق اکثریت کوشید.

بر روی‌هم می‌توان گفت که در همه جامعه‌ها اقلیت حاکم تا مرز امکان حق‌ها یا آزادی‌های عمومی را مطابق منافع خود، محدود و مسخ و منکسر کرده است و چندان که اگر این حقوق‌ها یا آزادی‌ها را با ملاک مصالح طبقه پایین بسنجیم، آن‌ها را سخت صوری و سطحی و پوک خواهیم یافت.

اکثریت به استناد حقوق وضعی یا طبیعی اسماً برای اجرای بعضی کارها آزاد است، ولی چه بسا که به سبب نداشتن امکان‌های لازم یا ناآشنایی با آن کارها، هیچگاه موفق به اجرای آن کارها نمی‌شود. بنابراین برای هزاران تن بیکار که در بحبوحه بحران اقتصادی، کار نمی‌یابند، حق کار چه اهمیتی دارد؟ برای هزاران رنجبر که دستمزدشان پاسخگوی نیازهایشان نیست، حق مالکیت چه اهمیتی دارد؟ برای هزاران انسان بی‌خانمان که به مدلول «درویش هر کجا که شب آید سرای اوست» همواره آواره‌اند، حق مصونیت مسکن چه اهمیتی دارد؟ برای هزاران فرد کم‌درآمد که در راه نان در آوردن، فرصت سر خاراندن ندارند، حق آموزش یا حق بیان چه اهمیتی دارد؟

از این گذشته در جامعه‌ی طبقاتی که استیفای حقوق اکثریت به اقتضای سازمان‌بندی یا روابط اجتماعی، ناممکن یا بسیار دشوار می‌نماید، بر آن حقوق چه فایده‌ای مترتب است؟ در جامعه‌ای که سال‌های سال دو حزب سیاسی نیرومند به تناوب حکومت

می‌کنند، تشکیل حزبی ثالث یا عضویت در آن و دفاع از آن در عمل بی‌هوده است. در جامعه‌ای که انحصارگران صنعتی در عرصه‌ی رقابت به زور سرمایه‌های عظیم خود، صعنت‌گران کوچک را ناگزیر از بستن موسسات خود می‌کنند، شکایت صنعتگران به استناد حق مقدس مالکیت نتیجه‌ای جز تایید استثمار انحصارگران (که آن‌هم به‌نام حق مقدس مالکیت صورت می‌گیرد) نخواهد داشت. در جامعه‌ای که اقلیت حاکم با وسایل تبلیغی فراوان، دایم جامعه را بمباران کند، ناله اعتراض مخالف چون فریادی در بیابان، بی‌اثر خواهد بود.

همچنین در جامعه‌ی طبقاتی بر اثر سودجویی بی‌دریغ اقلیت حاکم، حقوق عمومی که باید زندگی همگان را پرمایه گردانند، چه بسا که بهانه‌ای برای آزردن و فروافکندن اکثریت می‌شوند. در جامعه طبقاتی کسانی به استناد حق مالکیت، دستاوردهای خود را به عنوان سرمایه، برای استثمار دیگران به جریان می‌اندازند یا به استناد حق تجمع و تشکل، سازمان‌های مردم‌ستیزی مانند کوکلاس کلان برپا می‌دارند یا به استناد حق بیان، انتقاد را به صورت تخطئه و تخریب شخصیت‌های دیگران در می‌آوردند و به سود خشونت و نژادگرایی و تبعیض ملی یا عقیدتی به تبلیغ می‌پردازند و با اشاعه خرافات، فرودستان را می‌فریبند.

هنگامی که جامعه سالم و فرزانه باشد، حقوق یا آزادی‌ها استیفاپذیر خواهند بود و جامعه را مایه‌ور خواهند کرد. اصل آزادی مالکیت وقتی نتیجه‌بخش است که مالکیت وسیله‌ی نباشد و اموال هر کس از دسترنج خود او به دست آید. اصل آزادی تجمع و تشکل وقتی نتیجه بخش است که مخالف مصالح عمومی به‌کار نرود. اصل آزادی انتقاد وقتی نتیجه‌بخش است که با انسان دوستی و بهبودخواهی همراه باشد و به توهین و افترا و تهدید نکشد. اصل آزادی تفکر وقتی نتیجه‌بخش است که شخص به منابع اندیشه‌های بزرگ جهانی دسترسی داشته باشد و در پرتو آن‌ها، فکر خود را بپرورد و خلاقیت بخشد.

در جامعه‌ای که ساختی طبقاتی دارد و در جامعه‌ای که اقلیت، دسترنج اکثریت را می‌رباید و با وسایل مستقیم و غیرمستقیم، استراحت تفریح و تشکیل خانواده و رشد و آموزش و تفکر منطقی را بر آنان دشوار می‌گرداند، در جامعه‌ای که نفاق و تبعیض و ظلم و فقر و بیکاری و بیماری و ناایمنی و فساد و گانگستریسم و هرج و مرج و جهل و تعصب برقرارند، احقاق حق غیرممکن است و آزاد زیستن خوابی، وهمی بیش نیست.

در همه جامعه‌های طبقاتی نظام اجتماعی یا دولت به هر شکل که باشد، جامعه را بر محور مصالح اقلیت حاکم می‌گرداند و خواست‌های آن را بر اکثریت تحمیل می‌کند. از این‌رو همه دولت‌ها صرف‌نظر از صورت خود، زاینده و نگه‌دارنده‌ی دیکتاتوری هستند ـ چه یک حزبی باشند، چه دو حزبی و چه ده حزبی، چه پادشاه سالاری باشند و چه جمهوری سالاری، چه خود را مردم سالاری بنامند و چه دیکتاتورسالاری، تا زمانی که جامعه‌ها دارای ساخت طبقاتی و مشتمل بر اکثریت و اقلیت باشند، دولت هم خواهد بود و به سود یک جناح اجتماعی، دیکتاتوری خواهد کرد.

چنان که از تاریخ برمی‌آید، از میان نظام‌های دولت، مردم‌سالاری یعنی نظامی که از جهت‌هایی اکثریت را در کار حکومت شرکت می‌دهد و مجال‌هایی برای فعالیت‌های آزادانه اکثریت فراهم می‌آورد، پیوسته اعتبار و رواج بیش‌تری یافته و بیش از نظام‌های دیگر آزادی‌های همگانی را تحقق بخشیده است. در عصر ما به برکت سوسیالیسم، نظام جدیدی که وجه کامل مردم سالاری به‌شمار می‌رود و زمامش در کف اکثریت مولد است، در بخش پهناوری از سیاره‌ی ما برقرار شده است. در این نوع از مردم سالاری، اکثریت حاکم چون خود عامل تولید است، بر خلاف طبقات حاکم پیشین، اقلیت‌ها را استثمار نمی‌کند. از این رو مصالح اقلیت‌ها در جنب مصالح اکثریت مراعات می‌شوند.

برای انسان معاصر، نظامی خواستنی و ماندنی است که آزادی‌های بنیادی را به میانجی اکثریت، برای همه مردم تامین کند ـ آزادی واقعی برای کار مناسب با دستمزد متناسب و برکنار از تبعیض، آزادی واقعی از استثمار افراد و گروه‌ها، آزادی واقعی از ناایمنی اجتماعی، آزادی واقعی از آلودگی محیط، آزادی واقعی برای خانواده داشتن، آزادی واقعی برای آموختن، آزادی واقعی برای گفتن و نوشتن و گردآمدن و سازمان آفریدن و به جامعه‌ی خود و جامعه جهانی خدمت کردن.

ما خواستار آزادی‌ها هستیم، زیرا اگر آزادی برای آموختن در میان نباشد، رشد جامعه متوقف می‌شود. اگر آزادی از تجاوز در میان نباشد، آسایش انسانی زدوده می‌شود، اگر آزادی برای خانواده آفریدن در میان نباشد، نسل انسان منقرض می‌شود، اگر آزادی تجمع و تشکل در میان نباشد، انسان اجتماعی، حیوان منفرد می‌شود یا اگر آزادی کار در میان نباشد، جامعه متلاشی می‌شود.

ما که خواستار آزادی‌ها هستیم، باید خواستار دولت اکثریت باشیم. دولتی که از آن اکثریت نباشد، هرچه خوش بدرخشد، باز دولتی مستعجل خواهد بود. دستیابی بر

دولت اکثریت که تحقق آزادی‌های همگانی را میسر می‌گرداند مستلزم درهم شکستن ساخت طبقه‌ای جامعه و تحقق برابری همگان است. این مهم نیز بدون مبارزه طبقاتی صورت نمی‌پذیرد. در این صورت راه‌گشای آزادی‌های انسانی مبارزه طبقاتی است.

باید خود را در جریان مبارزه، برای دولت آزاد اکثریت، برای برخورداری از آزادی آماده کنیم. آزادی دشواریاب است، زیرا ذاتاً پیچیده و متناقض است، از یک سو افقی بی کران دارد و از این رو هرر آزادی جدیدی که نصیب ما شود، ما را به آزادی‌های دیگر که باید به‌دست آوریم، رهبری می‌کند. از سویی دیگر با محدودیت همراه است و از این‌رو هرگز نمی‌توان آزادی را مطلق یا نامحدود خواست و آزادی‌هایی مانند آزادی برای استثمار و اجحاف، آزادی برای تبعیض، آزادی برای اشاعه‌ی خرافات و فساد و خشونت را تصویب کرد. باید بیاموزیم که در آبشخور آزادی هیچ‌گاه سیراب نشویم و در همان حال، محدودیت‌های ضرور را نه به‌عنوان نفی آزادی، بلکه به‌عنوان تایید و تسجیل آزادی بپذیریم.

پرسش: با تشکر فراوان. آخرین پرسش را طرح می‌کنم: فعالیت‌های اجتماعی روشنفکران در دوره‌ی جدیدی که در پیش داریم در چه جهاتی باید باشد؟

پاسخ: ما اکنون در وضع بی‌سابقه نامشخصی قرار داریم. وقت ما تنگ است و برای مسامحه و وسواس‌های روشنفکرانه مجالی نیست. باید بی‌درنگ پا در میدان عمل گذاریم و در ضمن عمل در پرتو آموخته‌ها و آزموده‌های خود و دیگران، هرچه زودتر و هرچه بیش‌تر و هرچه دقیق‌تر، وضع جدید را بسنجیم و بشناسیم و کنترل کنیم. دوره‌ی سخنرانی کردن و اعلامیه صادر کردن و امضا جمع کردن و شکایت‌نامه نوشتن و همچنین «مصاحبه کردن» کمابیش سپری شده است، کارهای خطیرتری در پیش است. مردم تهییج شده و از خودگذشته‌ی ما دیگر نیازمند تکانه‌های عاطفی نیستند، به چیزهای دیگر نیاز دارند ـ آگاهی اجتماعی عمیق و سازمان‌یابی. فعالیت روشنفکرانه اگر زمانی متضمن انتقاد و اعتراض و تهییج عاطفی بود، حالا باید متوجه ارشاد عقلی و تشکل اجتماعی در جهت زدودن آثار عینی و ذهنی دیکتاتوری و پدید آوردن شرایط عینی و ذهنی مردم سالاری باشد. اگر مردم ما به درستی مصالح موجود و آتی جامعه را تشخیص ندهند و برای حفظ آن‌ها، سازمان نیابند و بسیجیده نشوند، زود باشد که از چاهی در نیامده، در چاهی دیگر افتند. برای کشتی بی‌سکان، هر بادی توفانی است.

کارهای دشواری در پیش داریم، ولی به همت مردم پرتوان و به‌ویژه جوانان پر شور

ما، دشواری‌ها آسان خواهد شد. من همیشه عمیقاً به بهبودخواهی نسل جوان ایمان و امید داشته‌ام. نسل جوان به حکم نوگرایی، همواره خواهنده و آفریننده‌ی درست زیستن و به زیستن است. چنان‌که در سال‌های اختناق، با وجود محیط آشفته و تبلیغات فریبکارانه و تعلیمات ناروا (برنامه غلط، کتاب‌های گمراه کننده و دستگاه اداری فاسدی که فقط در بند حفظ نظم صوری و نگه‌داری حساب حضور و غیاب و ضبط نمره‌های امتحانی بود) بیدار و جامعه دوست و دلاور گردید ـ و این نکته‌ای است که در جریان انقلاب کنونی به اثبات رسید. بی‌گمان نسل پاک جوان، برای خود جامعه سالمی خواهد ساخت. از خلال ابرهای تیره‌ی زمستانی که در سوک مردم پاک‌باخته گریان‌اند، افق تابناک بهار را می‌بینیم.

پرسش: پیامی برای جوانان ایرانی دارید؟

پاسخ: پیامی ندارم. اما اجازه می‌خواهم، شادمانه درود بگویم به بازماندگان ده‌ها هزار کشته سرفراز و نیز صدها هزار زندان رفته و شکنجه دیده آزاده که با روشنایی وجود خود، تاریکی سهمگین دیکتاتوری را زدودند. آینده درخشان ما زاده‌ی گذشته درخشان آنان است. چه می‌توانم نثار ایشان کنم جز شعرواره‌ای که سال‌ها پیش ساخته شده است:

این جهان ما جهانِ بود ماست — بودها آن را چو تار و پود ماست
هرچه هست و بود، خواهد بود نیز — هرچه خواهد بود، هست و بود نیز
لیک پوینده است ذات بودها — خود نیارامد به سان رودها
هرچه را «این» گویی «آخر» «آن» شود — این شود نابود، آن گه آن شود
در دل هر بود، نابودان نگر — در دل نابودها، بودان دگر
بود، نابود است و نابوداست بود — بودها زایند از نابود بود
چنبر بود و نبودِ بی‌کران — شد کمانی بهر پیکانِ زمان
آنچه با نابودی خود، گشته هست — بودِ دیروزی است، بود رفته است
چون شود نابود آنچه هست بود — مرغ فردا بال و پر خواهد گشود
مرزِ دیروز است و فردا، روزِ ما — مامِ فردا، دختر دیروز ما
سرخیِ اکنونِ توفانیِ ما — از سیاهیِ گذشته شد فرا
از دلِ سرخ کنون آید پدید — سبزی آیند و نو آفرید
بین درونِ غنچه نوزاده‌ای — تخمِ مرده، نوگلِ نازاده‌ای

هرچه را تو بنگری، آن یک، دو است
هم پیامِ کهنه، هم پیک نو است

کهنه و نو در ستیز بی‌درنگ
قلب هرچیز است یک میدان جنگ

نو فرو کوبد رقیب کهنه را
زو بپالاید حریم خانه را

زین کشاکش، خویش هم دیگر شود
آنچه نو بوده است، خود نوتر شود

بودنی در پویش جاویدِ خود
می‌فزاید، می‌فرازد خود به خود

گل ز تخم و غنچه می‌آید برون
لیک دارد چیزی زان دو فزون

گل، گل است و غنچه و تخم است نیز
تخم و غنچه نیست چون گل عطربیز

زین سبب آینده بر ما به‌تر است
از گذشته، هم اکنون برتر است

رفت دیروزِ من و امروزِ من
می‌رود، زان پس بیابد روز من

روزِ من فرداست، فردا روشن است
شام تیره، بام را آبستن است

روشنی زیاد ز بطن تیرگی
زاده بر زاینده یابد چیرگی

گر بخواهی ور نخواهی، شب رود
صبح تاریخ بشر ناگه دمد

ما همه در راهِ صبح روشنیم
در دلِ تاریخ، آن سو می‌رویم

سیر ما سازندهِ تاریخ ماست
سیرِ تاریخی کجا از ما جداست؟

چون دوان با شوق و آگاهی رویم
راهِ تاریخی خود، کوته کنیم

جنبشی از جان و دل، با چشم باز
مردِ اکنون را کند آینده ساز

آفتابِ زندگی تابنده باد
چشمِ ما بر طلعت آینده باد